

اصطلاحات عرفانی عطار و صوفیان هند

شخصیت والای عطار برای پژوهشگران و محققان، جاذبه‌های فکری فراوانی دارد و شاید نکته‌ای باقی نمانده باشد که بر آن شرح و تفسیر نوشته نشده باشد. سال‌هاست که شاعران تیز فکر و نویسندگان پر قدرت از عرفان و عشق عطار بهره‌ وافر می‌جویند. نفیسی‌ها، زرین کوب‌ها، حمیدی‌ها و فروزانفرها در تحلیل ابعاد گوناگون عطار سخن گفته و خواهند گفت. به راستی این نقطه پرگار عرفان از شرق تا غرب، صاحب‌نظران را به حیرت افکنده است و در هر زمان کاروان‌های سالکان طریقت گاهی در وادی عشق و عرفان مات و مبهوت و گم می‌شوند و گاهی از مراحل اسارت مقامات می‌گذرند و برای رهایی از این دنیای کبود رنگ دست و پا می‌زنند و در آرزوی آزادی از عالم کون و فساد در تکاپو هستند.

عرفان چیست؟ عرفا و دانشمندان در این باره بسیار گفته‌اند ولی هنوز یکی از هزار نگفته‌اند اما در یک کلام می‌توان گفت عرفان شناخت نفس انسانی و در نتیجه شناخت حضرت حق است. عرفان جدایی از دین نیست و شاید می‌توان گفت که دین راهی است که آدمی را به عرفان راهبر می‌شود. عرفا و دانشوران بنیاد عرفان اسلامی را بر وحدت وجود، کشف و شهود، دانش معنوی و مراحل تربیت باطنی استوار می‌کنند.^۱

هند و ایران دو کشور هم‌نژاد و هم‌فکراند و بُعد مکانی و عوامل جغرافیایی نتوانست این چشمه جوشان فکری را که از قلمروی فلاتی به گسترهٔ سند در هند سرازیر شد و در هر گوشه‌ای که راه یافت با خاک آن منطقه هم‌رنگ شد، بخشکاند. هند دارای تمدنی بسیار قدیمی و سرزمین راهب‌ها و درویش‌ها بوده است. صوفی‌های

۱. عبدالرفیع حقیقت، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی، ص ۲۲.

بسیاری به اینجا آمدند و چون افکارشان با فلسفه هندی سازگار بود، با آن درآمیخت و آمیزش فلسفه و افکار هند مرز دنیای تصوّف و عرفان را گسترش داد.

هجویری، صاحب کشف‌المحجوب، اولین صوفی است که بین دو کشور پل زده است. منطق گویای طایر تصوّف عطار هنگامی پر و بال گرفت و به پرواز درآمد که عرفان اسلامی با فلسفه‌های ابوهاشم کوفی و عشق رابعه و اندیشه عرفانی غزالی راه درازی را پیموده و در حال پیشرفت و کمال بود.

عطار با تنوع موضوع، روح تازه‌ای به اندیشه‌های صوفیانه دمید و مبانی فکر خود را بر قرآن و حدیث استوار کرد و با تجربه‌های فلسفه و آراء و افکار فیلسوفان و حکیمان مکتب‌های دیگر آن را غنی ساخت. صوفی‌ها نیز همچون دیگر مکاتب برای ارائه اندیشه‌های رمزی با چنین عنوان‌های بسیط نیاز به اصطلاحات مخصوص داشتند. اگرچه معیارهای عارفانه و ابزارهای بیان در هر دو کشور یکی بود اما سالکان طریقت چون از طرق جداگانه راه معرفت را درنور دیده‌اند، گوناگونی زبان و بیان و اندیشه و اصطلاحات در عبارت‌ها و سخن‌های آنان پدیدار است.

در این مقاله کوتاه، چند اصطلاح عرفانی که گاهی در معانی شرح و بسط پیدا کرده و گاهی از لحاظ موضوع فرق دارد، بررسی شده و در این خصوص شواهدی نیز به ویژه از آثار گیسودراز، جمالی و غیره آورده شده است.

عطار اولین کسی نیست که راه سلوک را به زبان تمثیلی مطرح نموده است. سبک تمثیلی وی خیلی به داستان‌های اخلاقی پنجتنرا که ترجمه‌اش به نام کلیله و دمنه شهرت دارد، شبیه است. عطار تحت تأثیر رساله الطیر ابن سینا و احمد غزالی نیز می‌باشد.^۱

البته او مسایل توحید را به زیبایی سروده و مرحله‌های عشق و فنا را در وادی‌های هفتگانه طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا به خوبی ترسیم کرده است.

از دید گیسودراز عشق، پنج مرحله دارد:

۱. شریعت: یعنی شنیدن صفت جمال محبوب
۲. طریقت: یعنی طلب کردن محبوب

۱. نعمت الله قاضی شکیب، بسوی سیمرخ، ص ۱۵۲.

۳. حقیقت: یعنی حضور دائم در حسن محبوب
۴. معرفت: محو کردن مراد خود را در مراد محبوب و وجود فانی خود را در شکستن ظاهر و باطن.
۵. وحدت: یعنی یکی دانستن محبوب را در همه جا و در همه چیز.
- سپس می‌نویسد: "چو این پنج مرتبه تمام شود کار به اتمام رسد" وی وجود انسانی را در سه مقام تربیت داده است: اول، اوسط، اسفل.
- اول: دل، که مقامی اعلی و جای لوح و قلم و نور و مظهر حق می‌باشد.
- اوسط: با بهشت سروکار دارد و جای حور و قصور و نعمت‌های خداوندی و مقام پادشاه عشق، رسالت‌مآب است.
- مقام اسفل: مقام ابلیس است و با دوزخ ارتباط دارد و جای جن‌ها، مار، کژدم است.
- شیخ محمود، یکی از صوفیای سلسله سهروردیه، در رساله معرفت‌السلوک، وجود را به پنج دایره قسمت کرده و می‌نویسد که باید سالک چهار دایره را در وجود خود بشناسد تا به وجود ذات حق تعالی برسد.^۲

۱. واجب‌الوجود

۲. ممکن‌الوجود

۳. ممتنع‌الوجود

۴. عارف‌الوجود

۵. واحد‌الوجود

هر دایره همچون وادی‌های عطار دارای شرایط خاصی است که با انجام دادن آن لوازم متعین، انسان از یک مرحله می‌گذرد و به مرتبه بالاتر صعود می‌کند، چنانکه واجب‌الوجود، اصلاً جزو ذات باری تعالی است ولی پیران سلسله در اصطلاح بیان عارفانه، جسم خاکی انسانی را می‌گویند. که بدون آن جسم عنصری، روح را ظهوری نیست. پس جسم واجب وجود انسانی می‌باشد و موکل این وجود میکائیل فرشته آب

۱. گیسودراز، وجود‌العاشقین، از مجموعه یازده رسایل، ص ۳۰.

۲. شیخ محمود، رساله معرفت‌السلوک، ص ۶.

و رزق است و کار نمو و رشد، بدون آب و غذا امکان ندارد و چون روح نامیه در ارتقا باشد نفس اماره، قوای شهوانی و لذات جسمانی را قوی گرداند پس اول باید نفس اماره را بشناسد و ببیند که آیا انسان بر اماره حکومت می‌کند یا نفس اماره انسان را زیر و مطیع خود ساخته است. این فقط سالک است که متوجه این نکته است که مردم از عالم غیب هیچ خبری ندارند و محدود به عالم ناسوت یا دنیایی هستند که جای حیوان‌ها است. سالک چون به تدریج با ریاضت، عبادت و مراقبه شرعی، خود را از علایق دنیوی دور نگهدارد از مقام شیطانی دور می‌شود و شوق عشق پدیدار می‌گردد.

به هر حال عارفان در راه سلوک مرحله‌های کمال را علامت‌گذاری کرده‌اند و سالک هنگامی به مقام ذات می‌رسد که این پنج منزل را طی کند. همین طور هر مرحله، مقام، نگهبان و منزلی دارد که در این مقاله جای بحث در مورد آن نیست و تنها به آن اشاره‌ای می‌شود.^۱

مقام	نگهبان	منزل	جام منزل
واجب‌الوجود	نفس اماره	میکائیل	شریعت
ممکن‌الوجود	نفس لوامه	اسرافیل	طریقت
ممتنع‌الوجود	نفس مطمئنه	عزرائیل	حقیقت
عارف‌الوجود	ذات آنحضرت	جبرئیل	معرفت
		مقام عرفان	
واحد‌الوجود	ذات خداوندی	ابلیس	منزل حجاب (معرفت) توحید

یعنی نقاب کبریا

کوتاه سخن آنکه، عرفا ضمن گشت در این وادی‌ها و گردش در قلمرو دایره‌ها اصطلاحاتی را بکار برده‌اند که باعث اظهار اسرار و رموز عرفان‌اند که در آثار شعرا و نویسندگان ادوار بعدی نیز راه یافت. در اینجا به چند مورد از این اصطلاحات که صوفیان هند از پیشگامان خود به ارث بردند و کمی در آن دخل و تصرف کردند، اشاره می‌شود تا ببینیم که عاشق که تجلی گاه ذات حق است بین عرفا به چه صورت مجسم می‌شود.

۱. شیخ محمود، رساله معرفت‌السلوک، ص ۶ و ۶۴.

عطار برای بیان احوال واقعی یک عارف، از فرط اندوه گریه می‌کند و راه پر پیچ
هجرات را پیش می‌گیرد:

گفت یا رب امشبم را روز نیست شمع گردون را همانا سوز نیست^۱
خود ریاضت بوده‌ام شب‌ها بسی خود نشان ندهد چنین شب‌ها کسی
آتش فراق در وجودش رخنه کرده و تاب و توان او را ربوده است چنانکه
می‌گوید: حتی آب چشمش خشکیده و اشکی فرو نمی‌ریزد:

همچو شمع از سوختن تابم نماند بر جگر جز خون دل، آبم نماند

شعرهای عاشقانه عطار هم آهنگ حماسی دارد و هم سوز درونی:

جمله شب در شبی خون مانده‌ام پای تا سر غرق در خون مانده‌ام^۲

مردم از شب صد شبی خون بگذرد می‌ندانم روز تا چون بگذرد^۳

*

یاران که شبی فرقت یاران نکشیدند اندوه شبان من بی‌یار ندانند

جمعی که بدین درد گرفتار نگشتند درمان دل خسته عطار ندانند

واژه عاشق نزد عطار، نمادی از «من یا جان ناآرام» و به نوعی بیانگر اضطراب و
جهاد بالنفس است.

گیسودراز می‌گوید که عاشق باید فانی در معشوق باشد.^۴

و جمالی چون اسیر عشق می‌گردد از خود بی‌خود می‌شود، نه خواب دارد و نه غذا،
ضعیف و زار، با سینه محزون و دل بی‌قرار، رسوا و خوار، بر خود مباحثات می‌کند که:

دیده بر حسن جمالش دوخته دل به مهرش داده و جان سوخته

ناتوان زان نرگس مردم فریب نی خور و نی خواب و نی صبر و شکیب

دیدمش روزی ضعیف و تن نزار در غم دیدار گل مانند خار

۱. عطار، منطق الطیر، تصحیح دکتر احمد رنجبر، یا مگر شمع فلک را سوز نیست، ص ۱۶۰؛ منطق الطیر،

تصحیح جواد مشکور، ص ۸۰.

۲. عطار، منطق الطیر، تصحیح دکتر احمد رنجبر، ص ۱۶۰.

۳. همان، حماسه.

۴. اصطلاحات الصوفیه، سمر ۶۶، ص ۱۵.

گفتمش کای عندلیب باغ حسن در دلت چون گل هزاران داغ حسن
دمبدم رسوای مردم می‌شوی چون دهان دلبران گم می‌شوی
گفت چون ز احوال ما آگه نه ای در طریق درد و غم هم‌ره نه ای^۱
و در جای دیگر به وضوح می‌گوید:

اگر عاشق نهد نقش دویی پیش بود عاشق ولی بر صورت خویش^۲
چو عاشق را بود یک نقش در دل بود نقش و گهر در دیده باطل
ز صورت سوی معنی یک گذر کن دو عالم را در آن معنی نظر کن

چراغ دهلی عاشق را شیفته، سرگردان و اسیر خود کرده می‌نویسد:
”کجا باز کردم شیفته خود کردی و سرگردان خود ساختی و اسیر تو شدم
اکنون کجا روم“^۳.

معشوق

صوفیان معشوق حقیقی را که مستغنی از ظهور و خفا است با صفتهای گوناگون
مجسم می‌کنند. عطار عاشق را سایه و معشوق را آفتاب می‌نامد:

سایه‌ای کو گم شود در آفتاب زو کی آید خدمتی در هیچ باب^۴

*

چون تو سایه باشی و او آفتاب پیش او خود را هویدا چون کنی^۵

*

سایه از گل دان که پیش آفتاب آشکارا و نهان یکسان بود^۶

*

۱. جمالی، مثنوی مرآت‌المعانی، ص ۳۹.

۲. جمالی، مهر و ماه بیت ۸۱۵، ۱۴-۱۵، جمالی مهر و ماه بیت ۸۲۰-۸۱۶.

۳. شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی، خیرالمجالس، ص ۱۹۲.

۴. عطار، منطق‌الطیر، تصحیح دکتر احمد رنجبر، ص ۴۶۱.

۵. دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، ص ۶۷۲.

۶. همان، ص ۲۶۱.

سایه از خورشید می‌جوید وصال می‌نیاید اینت سودای محال^۱
 گیسو دراز نیز معشوق را آفتاب و عاشق را بجای سایه ماهتاب فرض می‌کند، که در
 نتیجه با کمی فرق هر دو یکی اند. چنانکه قرآن می‌گوید:
 «وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَاهَا» علی اکبر حسینی در اصطلاحات الصوفیه، توضیح می‌دهد که
 چون فیضان معشوق بر همه یکسان است پس به همین دلیل او را آفتاب می‌نامد و
 عاشق برای این ماهتاب تصور شده است که هر دو در یک دایره، مثل رقص هستند.
 ماهتاب مستقیماً نور نمی‌دهد، بلکه اکتساب فیض است که او را نورانی می‌گرداند.^۲
 گیسو دراز، بیان تمثیلی صورت حقیقی را خلاف شرع می‌داند و طبق گفته وی در
 آتش فراق سوختن، نظریازی عرفا است که به قول خودش، ایشان را «در این عالم، اتحاد
 وصولی می‌نمایند» چون سالکان به این حالت می‌رسند کامل و مجذوب می‌گردند اما
 عقیده‌اش این است که راه وصال راه اتباع رسول است و راه شریعت مهم‌ترین راه است.
 پس از این راه می‌توان به درهای گوناگون داخل شد و از دنیای «صور و اشکال به عالم
 ماورائی ترقی کرد»^۳ تمام ستایش‌ها مظهر تجلی‌های آفریدگار است نه عین ذات او.

عشق

بدون شک عرفان، حدیث عشق است. عشق احساسی است که بر تمام حواس‌های
 انسانی غالب می‌آید و او را از کارهای عادی باز می‌دارد. چشم دارد ولی نمی‌بیند جز
 روی محبوب، گوش دارد ولی نمی‌شنود جز صدای مطلوب، زبان دارد ولی نمی‌گوید
 جز نام جانان و در می‌یابد که بوی یوسف عزیز است و بس. حالا به بررسی
 ویژگی‌های عشق بین صوفیان می‌پردازیم.
 عطار عشق را رابطه‌ای بین آفریده و آفریدگار می‌داند و آن را موهبتی الهی می‌خواند.
 او خود را در شرح عشق یک طفل گنگ و بی‌استعداد می‌بیند، اگر چه هر موی تن وی

۱. عطار، منطق الطیر، تصحیح دکتر احمد رنجبر، ص ۵۴۰.

۲. قرآن مجید، س ۹۱، آیه ۲.

۳. علی اکبر حسینی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۰۹.

۴. همان، ص ۱۰۸.

زبان گردد باز هم بر این باور است که حق ستایش ادا نمی‌شود:

چون نیاید سرّ عشقت در بیان همچو طفلان مهر دارم بر زبان^۱

*

نیارم داد شرح ذوق عشقت اگر هر موی تن گردد زبانی^۲

عشق از دیدگاه عطار، قطره را دریا ساختن و عقل را دیوانه کردن است:

عشق چیست از قطره دریا ساختن عقل نعل کفش سودا ساختن^۳

جمالی می‌گوید که از دریا قطره‌ها بوجود آمده و در اصل همه اوست:

دریای عشقت موج زد، احمد عیان شد از احد

این قطره‌هاش آمد عدد از روی اصل اینها^۴ تویی

عطار عشق را دریایی ژرف و بی‌انتهای دانسته، می‌گوید:

عشق دریاییست قعرش ناپدید آب دریا آتش و موجش گهر^۵

عشق برای عطار از دو جهان «تبرا» کردن است:

گر ز خود و هر دو کون پاک تبرا کنی راست بود آن زمان از تو تولای عشق^۶

راز عشق را دانستن، جان دادن در راه جانان می‌باشد:

گر ز سر عشق او داری خبر جان بده در عشق و در جانان نگر^۷

جمالی عشق را دریای هویت می‌داند:

چو دریای هویت موج بر زد نخستین، عقل کل زان موج سر زد^۸

نزد او عشق مرحله‌ای است که عارف از خوف و رجا بی‌پروا می‌گردد و تمام

وجود وی تجلی‌گاه می‌شود. سالک در چنین وادی، در حالت سکون و آرامش است:

۱. دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، ص ۵۱۵.

۲. همان، ص ۶۵۳.

۳. مصیبت‌نامه، تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۴۱.

۴. جمالی، قضاید

۵. دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، ص ۳۲۸.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.

پاک گردد جانت از خوف و رجا بفرروزد نور عشق از هر دو جا^۱
 عطار زمانی که در وادی عشق داخل می‌گردد آرامش خویش را از دست می‌دهد و
 شعله عشق در وجودش جوانه می‌زند، چنانکه گوید:
 بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید^۲
 کسی در این وادی به جز آتش مباد و آنکس آتش نیست عیشش خوش مباد
 عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
 عطار عشق را ناگفتنی می‌داند و قلم را وسیله اظهار بیان کرده می‌سراید:
 چون زبان در عشق تو بر هیچ نیست لب فرو بستم قلم کردم زبان^۳

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. عبدالرفیع حقیقت، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی.
۳. نعمت الله قاضی شکیب، به سوی سی مرغ.
۴. گیسو دراز، وجودالعاشقین از مجموعه یازده رسایل.
۵. شیخ محمود، رساله معرفت السلوک.
۶. احمد رنجبر، منطق الطیر عطار.
۷. شیخ جمالی دهلوی، مثنوی مهر و ماه، تصحیح حسام‌الدین راشدی، مرکز تحقیقات فارسی پاکستان.
۸. شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی، خیرالمجالس.
۹. عطار نیشاپوری، دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی.
۱۰. عطار، مصیبت‌نامه، تصحیح دکتر نورانی.
۱۱. جمالی دهلوی، قصاید دستنویس (کتابخانه آزاد علیگر).
۱۲. جمالی دهلوی، مرآت المعانی، تصحیح سیده بلقیس فاطمه حسینی، انتشارات مرکز تحقیقات الحیات، ممبئی، هند ۲۰۰۲ م.

۱. دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، ص ۳۲۸.
۲. عطار، منطق الطیر، تصحیح دکتر احمد رنجبر، ص ۴۱۰ و ۴۰۹.
۳. دیوان عطار، تصحیح تقی تفضلی، ص ۵۱۶.